**فقه، جلسه 94: 14/1/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر احکام عده بود، مرحوم سید فرمودند که مطلقة رجعیه به منزلة زوج هست، و احکام زوجیت، احکام زوجه در حق مطلقة رجعیه بار می‌شود که خب بحثش را کردیم. در ادامه می‌فرمایند: «و أمّا: المطلّقة البائنة كالمختلعة و المبارات و المطلقة ثالثا، فقد انقطت العصمة بينهما و بين الزوج، فلا تستحق النفقة، و لا يكون بينهما توارث، و يجوز نكاح أختها، و يكون أمرها بيدها» مطلقة بائنه مثل مختلعه و مبارات که مرد حق رجوع ندارد، و همچنین مطلقة ثلاثه که تا در دورة عدة حق رجوع برای مرد ثابت نیست، اینجا علقة زوجیت بین مرد و زن منقطع. عُلقه‌ای که حالا زوجیت تعبیر نکنیم، علقة یک نوع ارتباط، علقه‌ای که بین مرد و زن هست قطع شده، بنابراین مستحق نفقه نیست و ارث نمی‌برد و نکاح اختش هم جائز هست و اختیار زن به خودش است می‌تواند از خانه خارج بشود و سایر احکامی که زن بدون شوهر دارد، در حقش جاری هست. خب حالا اینها چیزهایی هست که در روایات همه‌شان این تفریعاتش واضح است، روایات دارد و روایاتش هم این مطالب را ذکر کرده.

عمده این ذیل بحث است: «نعم إذا كانت حاملا تستحق النفقة و الكسوة و السكنى إلى أن تضع للنص الخاص» اگر حامل باشد، حامل بائن استحقاق نفقه و کسوه و سکنی دارد. می‌فرمایند للنص الخاص. حالا ظاهر نص خاص شاید مراد روایت باشد، ولی شاید معنای عام‌تری ایشان اراده کرده باشد. چون اوّلین استدلالی که اینجا هست به آیة قرآن تمسک شده، آیة قرآن در سورة طلاق، در ذیل «**يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ**» چیزهای عده را که ذکر می‌کند، تا می‌رسد «**أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لا تُضآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**» تا آخر آیة شریفه که ظاهراً مراد از «**أَسْكِنُوهُنَّ**» این هست که زن‌های مطلقه را اسکان بدهید و اسکان زن‌های مطلقه لازم هست. بعد در ذیلش دارد «**وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» حالا اینجا یک، معمولاً به این آیه تمسک شده، «**وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» که می‌گویند این آیة شریفه اطلاق دارد، که هم مطلقة بائن را شامل می‌شود، هم مطلقة رجعیه را. ولی خب یک مشکلی که هست آن «**أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ**» این را چجوری تفسیر می‌شود؟ در حالی که در مورد مطلقة بائن از روایات استفاده می‌شود که اسکان، حق سکنی ندارد، بنابراین مرجع ضمیر اسکنوهن مطلقة بائن نیست، کأنّ مطلقة رجعیه هست. خب اینجور جواب دادند که اطلاق آیه هر دو را شامل می‌شود، ولی خب در خصوص مطلقة بائن تخصیص خورده، چون خصوص مطلقة بائن تخصیص خورده، ما دلیل نداریم که در مطلقة بائن، اینجا تخصیص خورده ولی «**وَ إِنْ كُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ**» این‌که تخصیص خورده باشد، ما دلیل نداریم و مرجع ضمیر مطلق مطلقه هست. حالا آیا این استدلال تام هست، یا استدلال تام نیست، یک مقداری محل تأمل هست. روی همین جهت شاید مرحوم سید للنص الخاص که به آیة شریفه نخواسته تمسک کند، آن که خواسته تمسک کند به روایات هست، حالا من روایاتش را می‌خوانیم و در مورد روایات یک سری بحث‌هایی، بعد از خواندن روایات داریم که در موردش صحبت می‌کنیم. در جامع احادیث، جلد ۲۶، ابواب النفقات، باب ۲، از ابواب النفقات، باب ان نفقة المطلقة الحبلی علی زوجها حتی تضع حملها ؟؟؟ کذا مطلقة الرجعیة و اما البائن و لا نفقة لها ما لم تکن حاملا.

خوب بود اینجا اصلاً آیة قرآن را ذکر نکرده، در حالی که مناسب بود آیة قرآن ذکر می‌شد. به هر حال این مضمونی که اینجا دارد در آیة قرآن سورة طلاق وارد شده. در اوّل ابواب النفقات هم ایشان آیه را اصلاً نیاورده. خب در بعضی از روایاتی که هست، این روایات به این آیه اشاره شده، در روایت دعائم الاسلام به این مطلب اشاره شده ولی خوب بود در جامع احادیث خود آن آیه را ذکر می‌کرد. به هر حال روایت اوّل باب سندش این هست،

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» که احمد بن محمد بن عیسی است «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ فِي الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ‏ حُبْلَى‏ قَالَ‏ أَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا.»

که این روایت اطلاق دارد. طلاق هم طلاق بائن را شامل می‌شود، هم طلاق رجعی را شامل می‌شود. وجهی ندارد که ما این را اختصاص بدهیم به طلاق رجعیه. خب این روایت اوّل.

ولی این روایت موضوعش طلاق هست. حالا یک نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم که بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد، آن این است که بحث ما ابتداءً در مورد مطلقه است، مطلقه‌ای که حامل باشد. حالا اگر شخصی مطلقه نباشد، ولی مثلاً نکاحش فسخ شده باشد، مفسوخ نکاحها، لعیبٍ مثلاً و حامل هم باشد، آیا این احکام در موردش جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود، این هم در بحث‌های ما هست و این روایت‌ها را باید توجه کرد که آیا اینها را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود، حالا من موقع خواندن روایات به تناسب اشاره به آن بحث هم خواهم کرد. خب این روایت اوّل.

روایت دوم: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» در سند این روایت ابراهیم بن هاشم را که مکرّر گفتیم که قدما، یعنی در بعضی کلمات روایت‌هایش به عنوان روایت حسنه تلقی می‌کردند، نه ما روایت‌هایش را صحیحه می‌دانیم، از این جهت در روایت گیری نیست. ولی مرحوم شهید ثانی در مسالک، در محمد بن قیس در این سند اشکال کرده که این محمد بن قیس مشترک هست و روایت را از این جهت خواسته نپذیرد. در حالی که این مطلب درست نیست. محمد بن قیس که عاصم بن حمید ازش راوی است، محمد بن قیس ابو عبد الله بجلی است، صاحب کتاب قضایای معروف هست و در وثاقش بحثی نیست و هیچ تردیدی در وثاقتش نیست.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْحَامِلُ أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا وَ عَلَيْهِ‏ نَفَقَتُهَا بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا.»

که اینجا گفتند این اطلاق دارد، «الْحَامِلُ أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا» همة مواردی که حامل عده دارد، حالا این عده‌اش چه عدة طلاق باشد، چه عدة فسخ نکاح باشد، یا عدة انفساخ نکاح باشد، همة این موارد را شامل می‌شود و علیه نفقتها بالمعروف هم آن شوهری را که می‌گوید نفقة زن را بپردازد، حتی تضع حملها. خب این هم این روایت. حالا روایت‌های دعائم را که، روایت‌های دعائم را حالا من نمی‌خوانم، این روایت دعائم خیلی وقت‌ها از روایت‌های ما هست و معلوم نیست یک روایت‌های دیگری باشد، همین روایت‌ها علی القاعده باید باشد.

روایت بعدی، روایت دعائم هست، روایت در بعضی‌اش باز هم مقنعه هست. اینها حالا کار نداریم.

یک روایت دیگری، روایت بعدی روایت سعد بن ابی خلف هست. در روایت سعد بن ابی خلف می‌گوید که: «إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ طَلَاقاً لَا يَمْلِكُ فِيهِ الرَّجْعَةَ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ سَاعَةَ طَلَّقَهَا وَ مَلَكَتْ‏ نَفْسَهَا وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَ تَعْتَدُّ حَيْثُ شَاءَتْ وَ لَا نَفَقَةَ» ممکن است که بگوییم این روایت اطلاق دارد. بگوییم مطلقة بائن نفقه ندارد، چه حامله باشد، چه حامله نباشد. و آن روایت‌های قبلی می‌گفت مطلقة حبلی نفقه دارد، چه رجعی باشد چه بائن باشد. بنابراین قدر مسلم این دو تا روایت را کنار هم بگذاریم، مطلقة رجعیة حبلی را شامل می‌شود. اما مطلقة بائن حبلی را این معلوم نیست شامل بشود. حالا این ببینیم، اگر ما این دو تا بودیم، فقط این دو دسته روایات داشتیم، ممکن بود در مورد ثبوت نفقه در مورد مطلقة حامل اشکال داشته باشیم. ولی به نظر می‌رسد که ممکن است این را اینجوری جواب بدهیم که مطلقة رجعیه، چه حبلی باشد، چه حبلی نباشد، این درش نفقه واجب هست. این‌که ظاهر این روایت این هست که یک حامل خصوصیتی دارد. اگر قرار باشد این فقط به خاطر رجعی بودن باشد، حامل درش خصوصیتی ندارد، بنابراین، این مطلب اقتضاء می‌کند که ما روایت، این مطلقة که گفته لا یملک فیه ؟؟؟ الا نفقة لها را، این را اختصاص بدهیم مطلقة رجعیه‌ای که حامل نباشد. مطلقة رجعیه‌ای که حامل نباشد، یعنی مطلقة، معذرت می‌خواهم روایت سعد بن ابی خلف را اختصاص بدهیم به مطلقة بائنی که حامل نباشد. آن اشکالی ندارد. ما می‌توانیم این روایت را یک همچین تخصیصی بزنیم. شاید یک جهت دیگر هم باشد که شاید مطلقة بائنی که حامل باشد، حامل یک فرد خفی هست از مطلقة بائن. بنابراین می‌توانیم این فرد خفی را خارج کنیم، به خلاف مثلاً مطلقة، حالا این جهتش شاید خیلی فرق نداشته باشد. ولی علی ای تقدیر این‌که ما روایت‌هایی که گفته حبلی نفقه برایش لازم هست اگر این را به رجعی حمل کنیم، این معنایش این هست که حبلی بودن خصوصیت ندارد و این خلاف ظاهر این روایت هست. این است که خود این روایات را هم به تنهایی، حالا علاوه بر این‌که یک روایت‌های دیگر هم هست، آن روایت‌ها مسئله را خیلی واضح می‌کند. البته این روایت.

روایت بعدی الآن یادم رفته سعد بن ابی خلف از جهت سندی چطور هست، و به نظرم ثقه می‌آید ولی الآن دقیق یادم نیست. خب حالا برویم روایت بعدی. این روایت بعدی هم همین «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثاً لَيْسَ لَهَا نَفَقَةٌ عَلَى زَوْجِهَا و لا سکنی إِنَّمَا ذَلِكَ لِلَّتِي لِزَوْجِهَا عَلَيْهَا رَجْعَةٌ.» این هم مضمونش هم شبیه همان مضمون روایت سعد بن ابی خلف هست، از جهت سندی موسی بن بکر در این سند. علی بن حکم در این سند بحث جدی ندارد، علی بن حکم، علی بن حکم زبیر کوفی است، ثقة جلیل القدری هست، بحثش بحث جدی‌ای نیست. آن که اینجا یک قدری بحث دارد، موسی بن بکر هست، موسی بن بکر، آقای خویی با یک بیاناتی خواسته وثاقت او را اثبات کند، آن بیانات ناتمام است. یک روایتی هست آن چیزی که ایشان تصور کرده که کأنّه وثاقت موسی بن بکر از آن عبارت استفاده می‌شود که متفق علیه است، نه این ربطی به اینها ندارد، حالا بحث آن را نمی‌خواهم واردش بشوم، موسی بن بکر واقفی تلقی شده، در بعضی از کتاب‌ها به عنوان واقفی معرفی شده، اگر هم واقفی باشد، ما در مورد واقفی‌های اوایل این مطلب را می‌گفتیم که از حاج آقا نقل کردیم و از بزرگان دیگر که اینها می‌فرمایند که بزرگان امامیه در آغاز وقف از این واقفی‌ها اخذ نمی‌کردند، اگر می‌بینید کسانی مثل علی بن حکم صفوان از موسی بن بکر روایت کردند، این روایت‌هایشان مربوط به قبل از زمان وقف هست و اینها قبل از زمان وقف امامی ثقة جلیل القدر قابل اعتمادی بودند. موسی بن بکر هم همین‌طور هست. بنابراین روایت‌های امثال صفوان و علی بن حکم از موسی بن بکر صحیحه تلقی می‌شود. چون حالا موسی بن بکر بعد از اخذ حدیث علی بن حکم، یا صفوان بن یحیی واقفی شده باشد، آن لطمه‌ای به صحت روایت‌هایی که قبل از وقف از آنها اخذ شده وارد نمی‌کند. این روایت یک سند دیگر هم دارد، ابوالعباس الرزاز، که محمد بن جعفر رزاز است، «عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ كُلِّهِمْ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى» این روایت تحویل درش رخ داده، چهار سند به صفوان بن یحیی هست. «أَبُو الْعَبَّاسِ الرَّزَّازُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، که این صحیحه است «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ» این هم صحیحه است، «مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ» این صحیحه است علی التحقیق، بنابراین که ما محمد بن اسماعیل را تصحیح کنیم که بنابر قول تحقیق محمد بن اسماعیل تصحیح می‌شود. «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ» حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعة، این سند موثقه است. پس سند تا صفوان بن یحیی، چهار تا سند کلینی تا صفوان دارد، که دو تایش صحیحه است بدون تردید، و یکی‌اش هم صحیحه است بنابر تحقیق، یکی‌اش موثقه است. نتیجه این است که این روایت تا صفوان بن یحیی صحیحه هست. «صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» نقل می‌کند. «إِنَّ الْمُطَلَّقَةَ ثَلَاثاً» و شبیه همان روایت قبلی هست. آن همان بحث‌هایی که در مورد روایت سعد بن ابی خلف بود و ارتباطش با روایت عبد الله بن سنان و محمد بن قیس در مورد این روایت هم همان بحث‌ها می‌آید که ما نتیجتاً می‌خواستیم بگوییم که این روایت مربوط به مطلقة ثلاثً‌ای هست که حامله نیست، اما اگر مطلق ثلاثً‌ای که حامله باشد این حکم را ندارد. دو تا روایت هست که این را تصریح می‌کند که این روایت‌ها مربوط به مطلقة ثلاث‌ً‌ای که حامله نباشد هست. و الا مطلقة ثلاثً که حامله باشد این حکم را ندارد.

روایت بعدی این هست: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ» این روایت هم روایتی هست که درش تحویل رخ داده. مرحوم کلینی با دو طریق از عثمان بن عیسی نقل می‌کند. یکی‌اش «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ» یک طریق. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ» هم دو طریق. آخر آن طریق اوّل که «أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ» و آخر طریق دوم که ابراهیم بن هاشم باشد، این دو تا از عثمان بن عیسی نقل می‌کند. «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ له الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثاً»

این روایت از جهت سندی یک مشکل در مورد عثمان بن عیسی هست، عثمان بن عیسی ولو واقفی شده بوده، ولی عثمان بن عیسی توبه کرده در همان زمان امام رضا علیه السلام و از وقف برگشته، بنابراین امثال احمد بن محمد بن خالد برقی که مال طبقه‌های متأخر هستند، همچنین ابراهیم بن هاشم، اینها بعد از توبة عثمان بن عیسی از عثمان بن عیسی اخذ حدیث کردند. بنابراین، این روایت از جهت عثمان بن عیسی مشکلی ندارد.

عن سماعة، سماعة را بعضی‌ها واقفه دانستند، ما در جای خودش ذکر کردیم که سماعة واقفی نیست و به احتمال زیاد اصلاً سماعة عصر وقف را که اواخر زمان امام کاظم علیه السلام شروع شده و اوجش بعد از وفات امام کاظم علیه السلام باشد اصلاً سماعة آن دوران را به احتمال زیاد اصلاً درک نکرده و سماعة واقفی نیست بلکه امامی ثقه است و بحثی در موردش نیست و نکاتی منشأ شده که سماعة را واقفی تلقی کنند که در جای خودش به تفصیل به آن پرداختیم. این هم دو نکته در مورد این سند.

اشکال سومی که در مورد سند هست بحث مضمره بودن هست که خب ما در جای خودش گفتیم که مضمرات در موردش مشکلی وجود ندارد. سماعة این ظاهراً از امام صادق علیه السلام هست، این نقلیاتی که او دارد.

«قَالَ: قُلْتُ له الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثاً أَ لَهَا سُكْنَى أَوْ نَفَقَةٌ فَقَالَ حُبْلَى هِيَ فَقُلْتُ لَا قَالَ لَيْسَ لَهَا سُكْنَى وَ لَا نَفَقَةٌ.»

حبلی هی که ازش استفاده می‌شود که حبلی بودن خصوصیتی دارد. یک نکته‌ای را هم عرض کنم از این روایت. این سائل که المطلق ثلاثاً ا له سکنی او نفقة را ذکر کرده، در سؤالش حبلی بودن را ذکر نکرده. امام علیه السلام که حبلی بودن را ذکر کرده، گفته نه حبلی نیست. این شاید به خاطر همین هم هست که به طور متعارف اگر حبلی باشد در سؤال سائل درج می‌کردند، یک نوع مؤید انصراف روایت‌های مطلق ثلاثاً که می‌گوید سکنی و نفقه ندارد به غیر حبلی باشد. جاهایی که حبلی باشند، این قید را در سؤال می‌آورند، بنابراین این امام، ولو امام علیه السلام سؤال فرمودند ولی سؤال هم نمی‌فرمودند شاید فرد روشن‌تر سؤال همین غیر حبلی بوده که سائل هم غیر حبلی اراده کرده بوده ولی لیس له سکنی و لا نفقة. این هم این روایت. این روایت هم روشن کنندة روایت سعد بن ابی خلف و زرارة قبلی هست، روشن می‌کند که آن مطلق ثلاثاً که گفته شده که سکنی و نفقه ندارد، این جایی هست که حبلی نباشد، و الا حبلی همچین حکمی را ندارد. آن وقت این‌که روشن می‌شود که آن روایت‌های اوّلیه‌ای که در مورد حبلی هست آن مطلق ثلاثاً را هم شامل می‌شود. این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت عبد الله بن سنان هست.

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثاً عَلَى السُّنَّةِ هَلْ لَهَا سُكْنَى أَوْ نَفَقَةٌ قَالَ لَا.»

این هم شبیه همان روایت‌های سعد بن ابی خلف و زراره هست که به قرینة روایت سماعة و نکات دیگری که عرض کردم مراد غیر حبلی مراد است.

روایت بعدی، روایت «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى أَوْ رَجُلٍ عَنْ حَمَّادٍ»، «أَوْ رَجُلٍ عَنْ حَمَّادٍ» ظاهراً می‌گوید ابراهیم بن هاشم یا مستقیم از حماد بن عیسی نقل می‌کند، یا به توسط رجل عن حماد بن عیسی نقل می‌کند. بین ابراهیم بن هاشم و حماد بن عیسی احتمالاً رجل فاصله هست، احتمال هم دارد کسی فاصله نباشد. حالا باید دید آیا می‌توانیم بگوییم که حماد بن عیسی، ابراهیم بن هاشم از حماد بن عیسی اگر هم رجل واسطه هست، آن واسطه حتماً ثقه است، آن یک مقدار آن بحث‌هایی که ما در اخراج روایت‌های مرسل از ارسال بحث می‌کردیم آنجا هم می‌توانیم در این روایت تطبیق بدهیم ببینیم آیا از آن طریق هم می‌توانیم این روایت را تصحیح بکنیم، یا نمی‌توانیم. حالا چون روایت‌های زیادی در این مسأله هست، این روایت هم سندهای دیگر دارد، من دیگر خیلی وارد آن بحثش نشدم.

«عَنْ شُعَيْبٍ‏» این شعیب، شعیب عقرقوفی است، خواهر زادة ابی بصیر یحیی اسدی است. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» ابی بصیر اسدی هست. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثاً أَ لَهَا سُكْنَى وَ نَفَقَةٌ قَالَ أ حُبْلَى‏ هِيَ‏ قُلْتُ لَا قَالَ لَا.»

خب که در تهذیب به یک سند دیگر هم نقل می‌کند. حالا این روایت حالا چون آن مرسل هست، حالا بتوانیم از ارسال خارج بکنیم یا نکنیم، آن یک بحث دیگر است. ولی در تهذیب یک سند دیگر دارد که آن سند صحیح است.

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» مثله. که این روایت صحیحه است. حماد-ی که از حلبی نقل می‌کند و ابن ابی عمیر دارد ظاهراً حماد بن عثمان از عبید الله الحلبی هست. خب این هم شبیه همان روایت سماعة هست که ازش حکم مسأله استفاده می‌شود.

روایت یازدهم، سأل ابا عبد الله علیه السلام، «رِفَاعَةُ بْنُ مُوسَى‏ عَنِ الْمُخْتَلِعَةِ أَ لَهَا»

آن روایت عبد الله بن سنان که ابن سماعة نقل کرد یادم رفتم بگویم حمید بن زیاد و ابن سماعة، آنها واقفی ثقه هستند، محمد بن زیاد عن ابن ابی عمیر است، بنابراین آن روایت، روایت موثقه است.

اما روایت یازدهم، سأل ابا عبد الله علیه السلام، «رِفَاعَةُ بْنُ مُوسَى‏ عَنِ الْمُخْتَلِعَةِ أَ لَهَا سُكْنَى وَ نَفَقَةٌ فَقَالَ لَا سُكْنَى‏ لَهَا وَ لَا نَفَقَةٌ وَ سُئِلَ عَنِ الْمُخْتَلِعَةِ أَ لَهَا مُتْعَةٌ فَقَالَ لا» که لا سکنی و لا نفقة مورد بحث ما هست.

که این روایت در کافی با این سند وارد شده «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ وَ صَفْوَانَ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

آن حالا طریق فقیه به رفاعة بن موسی را الآن مراجعه نکردم، آن را مراجعه کنید ببینید آن طریق چطور است. ولی خب طریق کافی به رفاعة موثقه است، حمید بن و حسن که، حسن بن محمد بن سماعة هست اینها واقفی ثقه هستند.

«الْمُخْتَلِعَةُ لَا سُكْنَى‏ لَهَا وَ لَا نَفَقَةَ.» که البته به قرینة آن روایت‌های قبلی مراد نفس مختلعه بودن هست. و الا اگر حبلی باشد آن نفقه و سکنی برایش هست.

یک روایت دیگر قرب الاسناد، «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ، عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَال‏: سَأَلْتُهُ‏ عَنِ‏ الْمُطَلَّقَةِ، لَهَا نَفَقَةٌ عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا؟ قَالَ:«نَعَمْ»»

که حالا این را یا باید حمل بشود بر مطلقة رجعیه، احتمال زیاد شاید مطلقة رجعیه مراد باشد. یا بر اعم از استحباب و وجوب حمل بشود که بگوییم در مطلقة ثلاثه هم استحباب دارد، کما این‌که شیخ، یک روایت دیگری داریم: «عَنِ‏ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثاً عَلَى الْعِدَّةِ لَهَا سُكْنَى أَوْ نَفَقَةٌ قَالَ نَعَمْ.

می‌گوید حمله الشیخ علی الاستحباب او یکون المراد به اذا کانت حاملا.

حالا اینها روایت‌های. می‌گوید و تقدم فی روایة ابان، در باب شروط متعه که اگر شرط ایام نکنی، تجویز مُقام می‌شود، یعنی تزویج دائمی می‌شود و لزمت کالنفقة ۳۴:۴۰ فی العدة. که اینها قابل حمل باشد در عدة رجعیه.

در اقل مدة الرضاع الحبلی المطلقة ینفق علیها. روایت حلبی، ۲ و ۳ من باب ۵۳. صحیحة حلبی، الْحُبْلَى‏ الْمُطَلَّقَةُ يُنْفَقُ‏ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا.

خب این، این روایت و روایت صحیحه است. الْمُطَلَّقَةُ يُنْفَقُ‏ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَ هِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا إِنْ تُرْضِعْهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى‏. خب این هم

روایت بعدی «الْحُبْلَى‏ الْمُطَلَّقَةُ يُنْفَقُ‏ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا»

روایت چهارم: «رَوَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» این هم این روایت.

روایت، این باب ۵۳ از ابواب احکام الاولاد، روایت ۲ و ۳ و ۴ بود.

باب ۵۸، روایت ابی الصباح کنانی، روایت دوم باب: «إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ هِيَ‏ حُبْلَى‏ أَنْفَقَ‏ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا» تا آخر این روایت.

حالا آن روایت صفار خیلی دال در مطلبی نیست. آن یک چیز دیگری است. ولی از این روایت‌هایی که در این بحث بود خیلی روشن هست که مطلقة بائنی که حامل باشد، واجب هست نفقه، برایش بر شوهر. حالا یک بحثی اینجا هست که حالا این نفقه‌ای که واجب هست برای حمل هست، یا برای مادرش؟ برای حامل هست. این بحثش را کتاب‌های مختلفی بحث کردند، حالا من سه جایش را آدرس دادم، مسالک، جلد ۸، صفحة ۴۴۹؛ حدائق ناظره، جلد ۲۵، صفحة ۱۱۱ و ۱۲۸؛ جواهر الکلام، جلد ۳۱، صفحة ۳۲۱.

در مسالک فایده‌های مختلف این بحث را ذکر کرده، جواهر بحث‌های جالبی دارد. دوستان برای کلاس راهنما که ساعت پنج و بیست دقیقة بعد از ظهر امروز برگزار می‌شود این جواهر را مطالعه بکنند، جواهر را ان شاء الله در بعد از ظهر این قسمتش را می‌خوانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان